خاستگاه سیاست و مذهب

دیمج؛ از بزرگان قاجار تا رییس جمهور ۲۸ روزه روایت می کند

دهنه دیمج

محله دیمج با محلات «قُملاق»، «سر کوچه ریحان» و «قُی میدان» همسایه است.

«دهنه دیمج» یا «دَنه دِیمَه» کوچه باریک و بلندی است که خیابان مولوی را به کوچه تبریز وصل می کند. چندین کوچه از دهنه دیمج منشعب شده‌است. هرچند برخی اهالی از قدیمی‌های خانواده‌شان نقل می کنند که ابتدای این کوچه، به سمت خیابان تبریز، یکی از درب‌های این محله قرار داشته، اما تاریخ‌پژوهان در این مورد احتیاط می کنند و نظر قطعی نمی‌دهند. می گویند شاید هم نام‌گذاری آن به نام «دهنه» به این دلیل بود که این کوچه، گذری بوده که به مرکز اصلی تجاری این محل، یعنی خیابان مولوی می‌رسیده‌است.

به‌هرحال مستندات تاریخی نشان می‌دهد که دیمج محله‌ای زنده و پویا بوده که کشاورزی در آن رایج بوده و مدارس، کاروانسراها، آب‌انبارها، مساجد و... بسیاری در آن قرار داشته و یکی از محلات اصیل شهر قزوین بوده‌است.

به نوشته مینودر نامگذاری این محله به اسم دیمج هم بر اساس نوع کشت دیمی بوده که گویا برای کشاورزی محصولاتی مثل گندم و جو در این محله استفاده می‌شده‌است.

مدرسه فرهنگ

بن‌بست چهارم در دهنه دیمج، در گذشته کوچه «مدرسه فرهنگ» نام داشته؛ عاتقه مجایی یکی از ساکنان بسیار قدیمی این کوچه است که توضیح می‌دهد: «قدیم سر این کوچه مدرسه‌ای بود به نام فرهنگ که بزرگان زیادی در آن درس‌خوانده‌اند؛ مثل شهید محمدعلی رجایی، رئیس جمهور ایران.»

زمین مدرسه فرهنگ که هنوز متعلق به آموزش‌وپرورش است، امروز یک پارکینگ خودرو شده‌است که گرد وخاک ماشین‌ها در زمین خاکی آن در هوای محله می‌پیچد و به گفته مجایی، اهالی از وجود این پارکینگ ناراضی هستند. او توضیح می‌دهد: «مدرسه قبلاً یک خانه بزرگ بود، آموزش‌وپرورش آن را خرید و به مدرسه تبدیل کرد. برادرشوهرم که همکلاسی شهید رجایی بود، در دهه ۲۰ و بچه‌های خودم که متولد دهه ۴۰ و ۵۰ هستند همه اینجا درس خواندند. بعدها هم که ساختمان مدرسه خیلی مستهلک شد و دیگر در آن کلاسی دایر نشد، محل تجمع معتادان شد. خرابش کردند و مثل اینکه پول نداشتند دوباره بسازند و می‌بینید که حالا پارکینگ شده‌است.»

در کتاب «سیر تاریخی بنای شهر قزوین و بناهای آن» تألیف «سیدمحمد دبیرسیاقی» سال تأسیس مدرسه فرهنگ ۱۲۹۴ شمسی عنوان‌شده است و به گفته مهدی نورمحمدی، تاریخ‌پژوه، مدرسه فرهنگ جایی است که فرهنگیان مهم قزوین در آن درس‌خوانده‌اند؛ از جمله شهید رجایی و حاج آقای شهاب. او می گوید: «مدرسه فرهنگ، اول در خیابان سپه واقع بود و بعد به دهنه دیمج منتقل شد و قدمت و اهمیت زیادی بین مدارس قزوین دارد.»

آن‌طور که در کتاب «مینودر» نوشته «محمدعلی گلریز» آمده‌است تا ۵۲ سال پس از تأسیس دارالفنون در تهران؛ اما هنوز خبری از فرهنگ نو و مدارس جدید در قزوین نبود: «مردم هم به این اندیشه نبودند و اگر افراد روشنفکری هم پیدا می‌شدند که در فکر نشر معارف جدید بودند از بیم تکفیر ملاها و اهل منبر یارای دم زدن و بر زبان راندن این گونه مطالب را نداشتند.» در چنین محیطی در ۱۳۲۰ با حمایت آصف الدوله (میرزا صالح خان باغ میشه‌ای) فرماندار وقت، اولین مدرسه بنا گذارده شد و «سومین مدرسه‌ای که در قزوین ایجاد شد، مدرسه فرهنگ بود.» آن‌طور که در مینودر نوشته‌شده به کوشش سومین مدیر این مدرسه «مرحوم میرزا یحیی واعظ» نویسنده روزنامه «نصیحت» اهالی به تدریج از مدارس جدید استقبال کردند.

کوچه فرهنگ؛ بن‌بست چهارم

عاتقه مجایی، عروس خانواده بندرچی که بعد از ازدواج، به سنت قدیم قزوینی‌ها، خانواده همسرش نامش را ملک سادات گذاشتند، می گوید: «قدیم در همه این کوچه فقط ۳ خانه بود. یک درب ابتدای کوچه بود که بعد از گذشتن از درب کوچه می‌رسیدی به خانه‌های رزازیان، بندرچی و یزدی.»

او که قدیمی‌ترین ساکن این کوچه است، در مقابل منزلش که حالا کاملاً نوساز شده‌است، توضیح می‌دهد: «یک خانه قدیمی و بزرگ سر کوچه بود که قبل از اینکه خانواده رزازیان آن را بخرند به آن می گفتند «دیوان‌خانه». مردم برای دادرسی کارهایشان به آنجا می‌رفتند؛ اما وقتی رزازیان آن را خرید، دیگر مسکونی شد.»

این بانو با آنکه خودش حالا از بزرگان خانواده است، به نقل از بزرگترها و درگذشتگان خانواده‌اش، از همسایه‌های قدیم این کوچه این‌طور می گوید: «قدیم از روستاها با کاروان شتر می‌آمدند و در حیاط بزرگ یزدی بار خالی می کردند. یزدی‌ها بزاز بودند. رزازیان‌ها در بازار برنج‌فروش بودند و همسر مرحوم من از بندرچی‌ها هم در مولوی کفش‌فروش بود.»

او همینطور در مورد اولین تغییرات در این کوچه این‌طور توضیح می‌دهد: «بعد از انقلاب یک معمار خانه انتهای کوچه را که خانه یزدی بود، خرید و کوچه را به این شکل درآورد.»

جایی که منزل بزرگ یزدی‌ها بوده، حالا دو کوچه بن‌بست باریک است که در هر کدام ۶-۷ خانه حیاط دار قرار دارد. بسیاری از خانه‌های قدیمی سایر کوچه‌ها هم، مثل دیگر محلات قدیمی دستخوش تغییر و تقسیم شده‌اند.

منزل شهید رجایی | محله «دیمج»

در منزل رییس جمهور شهید

طبق آدرس به کوچه «مسجد دستغیب» می‌روم. از آن کوچه‌های بلند و باریک پر از خانه‌های قدیمی. انتهای کوچه دو شاخه شده و هر کدام از کوچه‌های آشتی کنان بعدی پیچ‌وخم‌ها و گاه پله‌هایی دارند و در نهایت هر دو بن‌بست می‌شوند.

از اولین کسی که می‌بینم آدرس منزل قدیمی رجایی را می‌پرسم. با من قسمتی از طول کوچه را به عقب برمی گردد و در یک بن‌بست کوتاه اواسط کوچه، درب سه لنگه وسط کوچه را نشانم می‌دهد. می گوید الان یک پیرزن و پیرمرد در آن زندگی می کنند.

در می‌زنم و کمی طول می کشد تا پیرمردی عصا به دست در چهارچوب در پیدا می‌شود. خالکوبی‌های بزرگ روی هر دو بازویش از زیر زیرپوش سفیدرنگش بیرون زده‌است. پرده‌ای پشت در آویزان کرده‌اند که باعث می‌شود تا داخل خانه معلوم نباشد؛ اما اجازه می‌دهد تا وارد شوم و خانه را ببینم.

از یک دالان رد می‌شوم و به حیاط مربع شکلی می‌رسم که دور تا دورش اتاق‌هایی در دو، سه و یک طبقه قرار دارند. حیاط کمی از سطح کوچه پایین‌تر است. باید ۴-۵ پله را پایین بروم تا وارد حیاط شوم.

خانه مستهلک شده، دیوارهای دالان به سمت همسایه‌ها ترک برداشته‌اند. پیرمرد می گوید: «خانه همسایه افکن کرد و دیوارها اینطور شدند.» ضلع غربی یک زیرزمین دارد و دو طبقه. قبل از پایین آمدن از پله‌های حیاط، یک ایوان مقابل اتاق‌های این قسمت است. درب بعضی از این اتاق‌ها در انتها به اتاق‌هایی دیگر باز می‌شود. پیرمرد می گوید این اتاق‌ها در حیاط همسایه هستند و همسایه حالا مدعی شده که این قسمت مال اوست. در ضلع شرقی حیاط یک اتاق بزرگ قرار دارد که بخش‌هایی از دیوار آجری‌اش فروریخته «آنجا قبلا اسطبل بود» همانطور که به نرده‌ها تکیه زده‌است، عصایش را رو به آوار ریخته اسطبل می‌گیرد و این را می گوید. در ضلع شمالی حیاط، سقف طبقه بالا و بیشتر دیوارها و پنجره‌اش فروریخته و زیرزمین تاریکش پر از خرت‌وپرت است. از همان بالای پله‌ها برای من که دور حیاط و اتاق‌ها می‌چرخم، توضیح می‌دهد: «آنجا آب‌انبار بود، ما خودمان آن را پُر کردیم.» حیاط پر است از درختانی که مدت‌هاست کسی به آن‌ها آب نداده؛ اما هنوز مقتدرانه چتر سبزی بر سر حیاط بی‌روح خانه هستند. میوه‌های انگور زیادی از شاخه‌ها آویزان است، که رنگ مایل به زرد و چروک‌های روی حبّه‌های انگور، تشنگی‌شان را فریاد می‌زند.

کوچه مدرسه فرهنگ | محله «دیمج»

پیرمرد می گوید که قبلا ۴ طرف حیاط باغچه داشت و در وسط حیاط هم یک حوض بود. حالا اما به جای حوض یک باغچه است و باغچه‌های اطراف آن موزاییک شده‌اند. خانه نیاز به رسیدگی و مرمت اساسی دارد. صاحب فعلی خانه، آن را از فردی به نام میلانی خریده و می گوید که قبل از میلانی اینجا منزل پدری شهیدرجایی بوده‌است. تعریف می کند: «حتی یک بار از تهران آمدند تا خانه را بخرند؛ اما رفتند و انگار فراموش کردند.» بااین‌حال مایل است تا خانه را به کسی بفروشد که آن را حفظ کند.

رودخانه بازاری به طول مولوی

دهنه دیمج از شرق به خیابان مولوی می‌رسد، جایی که می گویند بیشتر بنکداران در آنجا حضور داشته‌اند. در کتابچه سرشماری قزوین از کاروانسراهایی چون «حاج میرحسن» و «حاج کلبعلی» در این محله نام برده شده که مینودر در مورد تغییراتی که خیابان کشی بر سرای حاج میرحسن ایجاد کرده این طور نوشته است: «سرای حاج میرحسن، در بازارچه‌ای واقع در دهنه دیمج بوده و چند حجره و انبار داشت که تا جنگ جهانی اول جایگاه تجارت بازرگانان ارمنی بود که خشکبار صادر می کردند. اکنون کنار خیابان مولوی افتاده و قسمتی از آن ضمیمه خیابان شده‌است، باقیمانده را مالک آن سه پاساژ یا تیمچه کوچک ساخته و هر سه پاساژ هم دست بارفروش‌هاست.»

نورمحمدی نیز ضمن اینکه وجود کاروانسراها و تیمچه‌های متعدد در خیابان مولوی را تایید می کند، می گوید: «خیابان مولوی معبر کوچکی بود که رودی از آن رد می‌شد به نام رودخانه بازار. شهرداری در سال ۱۳۲۰ در این محل خیابان‌کشی کرد و مغازه‌هایی احداث شد و بسیاری از کاروانسراها در روند این خیابان‌کشی از بین رفتند.»

به گفته نورمحمدی اطراف بیشتر کاروانسراها هم بازارچه‌هایی بوده و وجود آن‌ها در این خیابان نشان‌دهنده رونق تجارت در این منطقه بوده‌است. او همچنین در مورد اهمیت این خیابان در روایات تاریخی، به ساختمان «شهبندری عثمانی» نیز در این خیابان اشاره می کند که فعالیت‌هایی تقریباً مانند کنسولگری در آن صورت می گرفته و در دوران مبارزات مشروطه، محل استقرار مشروطه خواهان قزوینی بوده‌است.

خانواده‌های شهیدی و صالحی

نورمحمدی، محقق تاریخ، در مورد خانواده‌های سرشناس این محله از اولاد «حاج ملا محمد ملائکه (برغانی)» که «ملا صالح برغانی» و «ملا محمد تقی برغانی» بودند و به خانواده‌های «صالحی» و «شهیدی» شهرت یافتند، نام می‌برد. این دو برادر که نامشان در اسناد تاریخی بسیاری ذکر شده‌است، از خانواده‌های اصیل و معروف دوره قاجار هستند که در محله دیمج ساکن بودند. هنوز بقایایی از منزل «ملا صالح» پشت مدرسه صالحیه به‌جامانده؛ اما منزل «ملا تقی» فروخته وتخریب‌شده‌است.

فرزندان ملا محمد ملائکه، از چهره‌های شاخص علمی بودند که با دربار قاجار رابطه تنگاتنگ داشتند و به گفته نورمحمدی، در سفری که منجر به جهاد با روس‌ها شد، این دو برادر از مشوقان فتحعلی شاه و همراه او بودند. این تاریخ‌پژوه، می گوید: «در سفر جهاد هر کدام از شاهزادگان قاجار وظیفه داشتند تا سجاده یکی از علما را جمع و پهن کنند. «محمد میرزا قاجار» که بعدها به سلطنت رسید و «محمدشاه» خوانده شد، در این سفر وظیفه داشت تا سجاده «حاج ملا صالح برغانی» را در هنگام نماز جمع و پهن کند.» پژوهش‌های نورمحمدی نشان می‌دهد: «این دو برادر که از بزرگترین مجتهدین ایران بودند وعلاوه بر خدمات و آثار علمی، موقوفات زیادی هم داشتند. آن‌ها حتی در کربلا، نجف، مکه و مدینه هم بناهایی وقف کرده بودند و ارتباط خویشان با دو برادر «حسن‌خان» و «حسین‌خان سردار» باعث شده‌بود که برادران سردار، مسئولیت نظارت بر بسیاری از موقوفات سرداران را برعهده ملا صالح و ملا تقی بگذارند.» همچنین این دو عالم دینی، جزو روحانیانی بودند که در تالیفاتشان بر مسئله ولایت‌فقیه پافشاری شده‌است. گفته می‌شود علی‌اکبر صالحی رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، از نوادگان این خانواده است.

***

هرچند برخی تاریخ‌نویسان تعداد زیادی از این آثار را متعلق به محله قُملاق دانسته‌اند؛ اما همچنان آثار تاریخی، منازل قدیمی نیمه مخروبه و خاطرات اهالی دیمج آنقدر زیاد است که نوشتن از همه آن‌ها به صورت کامل در قالب گزارش نمی گنجد.

ترکیب جمعیت این محله امروز، بسیار بیشتر از سایر محلات قدیمی شهر دست‌خوش تغییر شده و دیگر ارتباط و صمیمیتی که قدیمی‌ها می گویند در آن نیست. دیمج امروز آپارتمان‌های کوچک و خانواده‌های پرجمعیتی دارد؛ اما هنوز کوچه‌ها و خانه‌های قدیمی زیادی در آن قرار دارد که می‌توان با حفظ آن‌ها، اندک رشته‌هایی از ارتباط با گذشته را در آن گره زد و زنده نگه داشت.

زنان قزوینی برای نخستین بار در مدرسه

به گفته نورمحمدی، مدرسه صالحیه که «حاج ملا صالح برغانی» ساخته و وقف کرده، یکی از بزرگترین مدارس علمیه ایران در قرن ۱۳ه.ق است و همچنین جزو معدود مدارسی که برای اولین بار زن‌ها توانستند در آن علوم دینی را تحصیل کنند. او توضیح می‌دهد: «این مدرسه جزو معدود مدارسی است که گودال باغچه و پادیاب دارد. سه‌طبقه است و پس از مدرسه «مادر شاه» تقریباً بزرگترین مدرسه ایران است و افراد مهم و سرشناسی در آن درس علوم دینی آموخته‌اند.» هرچند مدرسه در دهه ۸۰ بار دیگر بازسازی‌شده اما وصف آن کاشی کاری‌های لاجوردی سردر مدرسه را و اشعاری که به رنگ لیمویی روی آن نوشته‌شده بود، دیگر فقط در کتاب‌هایی چون «مینودر» می‌توان خواند؛ چرا که در زمان احداث خیابان مولوی از بین رفته‌است.

مسجد شهید ثالث

مسجد شهید ثالث، در خیابان مولوی و مقابل دهنه دیمج قرار دارد، هرچند بنای ابتدایی آن ساده بوده و آب انبار و سرداب داشته است؛ اما این مسجدامروز دو درب ورودی از سمت خیابان و یک درب پشتی از سمت بازار دارد. به نوشته کتاب مینودر حاج ملا محمد تقی برغانی بانی مسجد بوده‌است: «[او] در زمان حیات خود در این مسجد نماز می‌خواند و وعظ می کرد و در همین مسجد بود که فرقه بابیه به تحریک برادرزاده‌اش «زرین تاج» مشهور به «قره‌العین» دختر حاج ملا صالح برغانی، در اذان صبح حاج ملا محمدتقی را مجروح کردند و او پس از سه روز درگذشت.»

«برادرشوهرم همکلاسی «شهید رجایی» بود. در دهه ۱۳۲۰ تا کلاس ششم دبستان باهم همین‌جا در مدرسه فرهنگ درس خواندند، منزل خود شهید رجایی هم چند کوچه بالاتر بود. در بن‌بست مسجد «دستغیب». خانه‌شان در یک گِرده‌جا بود، از هر که بپرسید نشانتان می‌دهد. خانواده‌های «رجایی»، «فولادی»، دایی او و «جلالیان» از بزرگان محل، همه در همان کوچه می‌نشستند.»

ورد زبان اهالی این است که یکی از بچه‌های این محله رییس‌جمهور دهه شصت بوده‌است، اما تنها رجایی از نامداران «دیمج» نیست، نامدارترین مجتهدان دوره قاجار هم که نواده‌شان رییس فعلی سازمان انرژی اتمی است، از ساکنان قدیمی این محله هستند.

پیرزن‌های محل با آب و تاب می گویند «اینجا بالای شهر بود»، از دوران اوج و شکوه این محله از تاریخ‌پژوهان کم نشنیده‌ام و از اهمیت محله در دوره مشروطه کم نخوانده‌ام؛ اما دیمجی که امروز با آن روبرو شدم، خانه‌های قدیمی رو به تخریب و ساختمان‌های بلندِ چندین واحده و پرجمعیت است؛ هرچند خیابان مولوی در این محله هنوز برای خودش برو و بیایی دارد، اما در دیمج امروز دیگر اثری از آن کاروانسراهای پر رونق، تیمچه‌ها، پاساژها، بازارچه‌ها و دفاتر بازرگانی و صادراتی نیست.

به جای آن تا دلتان بخواهد پخش سیگار و فروش قلیان و ملزوماتش در این خیابان به چشم می‌خورد. چند نفر از مغازه‌دارها گوشه خیابان پیک‌نیکی متصل به یک کپسول گاز گذاشته‌اند، همانجا ذغال را داغ می کنند و قلیان را چاق و دورهم دود بیرون می‌دهند.

نفیسه کلهر

کوچه مرادی، مسجد سرگل

کوچه «مرادی» و کوچه «عبدالرزاق» در دهنه دیمج، تنها کوچه‌هایی هستند که در «مینودر» هم از آن‌ها نام برده شده‌است و نشان از قدمت آن‌ها دارد. کوچه مرادی از مجاور مسجد «سَرگل» رو به جنوب شروع می‌شود. کوچه‌ای تقریبا بلند و کمی دارای پیچ‌وخم است. اهالی یادشان می‌آید که مسجد سرگل در ابتدا بنای چوبی داشته‌است. رحمانی یکی از اهالی، می گوید: «مسجد سرگل قبلاً یک علامت داشت که تنها دو پهلوان می‌توانستند آن را بلند کنند یکی به نام پهلوان «طِیب» که آدم دستگیر و بزرگی بود و «غلامعلی لحاف‌دوز» که از علامت‌کِش‌های درجه‌یک بودند.»

قدیمی‌ترین شاطر

رمضانعلی داداش خمسه، مقابل نانوایی‌اش، در گذر اصلی دهنه دیمج می گوید که نانوایی شغل خانوادگی‌اش بوده: «از کودکی نانوایی می کردم. حتی برادرم هم که شهید شده، از کودکی نانوا بود.»

رحمانی از اهالی محل توضیح می‌دهد: «در خانه تنور داشتند و نان کل محله را می‌پختند. سال‌ها تنها شاطر محل پدر و مادر او بودند. در دهه چهل، نان دانه‌ای ۳ ریال بود. می‌رفتیم کوچه مرادی، از خانه داداش خمسه نان می‌خریدیم.»

شاطر تعریف می کند: «برادرم شهید شد و بعد از پدر و مادرم، مدتی در آب‌انبار «حاج غلامحسین» نانوایی داشتم، بعداز آنکه اداره بهداشت نانوایی‌ام را در آنجا بست، ده سالی بیکار بودم. بعد هم این نانوایی را در کوچه اصلی دهنه دیمج باز کردم؛ اما الآن با گران شدن آرد و هزینه‌های جانبی کارگر و... نانوایی صرف نمی کند و می‌خواهم تعطیلش کنم.»

مسجد حاج غلامحسین

در اواسط کوچه مرادی، مسجد و آب‌انبار «حاج غلامحسین» در کنار هم قرار دارند. ۸۰ ساله‌های محل می گویند این بنا بیشتر از ۸۰ سال قدمت دارد؛ حتی پیرمردهای محل هم خود حاج غلامحسین را ندیده‌اند؛ اما می‌دانند که منزل او کنار مسجد بود. «ما هم شنیده‌ایم که حاج غلام‌حسین یک بازاری بود که از زمین خودش مسجد و آب‌انبار ساخت.» حالا بیشتر روزها این مسجد بسته‌است و آب‌انبار آن متروکه شده.

یکی از بانوان مسن محل می گوید: «یک‌بار یکی از تازه‌عروس‌های محل رفت تا از دست مادر شوهرش خودش را بیندازد در همین آب‌انبار؛ اما نمُرد. قدیم مادرشوهرها خیلی اذیت می کردند.»